

# شاهنامه؛ داستان ایران

(گفتگو با فریدون جنیدی)

فریدون جنیدی ایران شناس، زبان شناس و شاهنامه پژوه معاصر و بنیان گذار و گرداننده بنیاد فرهنگی نیشابور و نشر بلخ (وابسته به آن بنیاد) است. تاکنون کتابهای متعددی به کوشش وی به چاپ رسیده است که از آن جمله می توان به: زندگی و مهاجرت آریاییان بر پایه گفتارهای ایران، نامه فرهنگ ایران (در ۳ جلد)، داستانهای شاهنامه (در ۹ جلد)، حقوق بشر در جهان امروز و حقوق جهان در ایران امروز و ... اشاره کرد.

افزون بر کتابهای متعددی که در زمینه فرهنگ و ادب ایران از وی به چاپ رسیده است وی هم اکنون در حال جمع آوری حاصل پژوهش های خود در زمینه سرگذشت زندگی و مهاجرت آریاییان بر پایه گفتارها و منابع ایرانی است که در کتاب «سرگذشت ایران» به چاپ خواهد رسید.

فریدون جنیدی پس از ۳۳ سال پژوهش پیرامون شاهنامه، اکنون مشغول آماده کردن ویرایشی از شاهنامه است که در نوع خود نخستین ویرایش از شاهنامه به شمار می آید. گفتگویی که میخوانید پیرامون چگونگی این ویرایش و نوع نگاه وی به مفاهیمی چون اسطوره و افسانه است.

\* برداشت شما از واژه اسطوره و مفهوم آن چیست و اینکه به نظر شما چرا شاهنامه اسطوره نیست؟

• می دانیم که واژه (history) در فرانسوی و (story) در انگلیسی به معنی داستان (تاریخ) در زبان فارسی است که در معنای درست خود بکار برده می شوند و امروزه معنی افسانه در ایران به کار می رود و این خود نشان دهنده هم ریشه بودن این واژه است. اسطوره از کلمات تازی شده (معرب) است که در قرآن کریم هم به کار رفته و میتواند به معنی تاریخ باشد. ولی چون در کشورهای دیگر و از همه بدتر در یونان، داستان زندگی پیشینیان به انبوهی از آگاهی های نادرست و دور از خرد انسانی آمیخته شد، به آن مفاهیم اسطوره اطلاق کردند. و زمانی که شاگردان همان غربی ها به ایران آمدند و دانشگاههای ما را تأسیس کردند و سپس استاد همین دانشگاهها شدند، چاره ای بجز رهنوردی در راهی که استادان معظمشان گفته و رفته بودند نداشتند و همان حرفها را در دانشکده های ما به جریان انداختند و نظر آنها به همان داستانهای دروغی است که در یونان و بعضاً در هندوستان بوده. ما در ایران از این داستانها نداریم! داستانهای آمیخته به مغز افیونی کاهنان یونانی یا برهمنان هندی. افسانه ها و داستانهای ما مانند آسمان ایران آبی و روشن و چون خورشید ایران درخشان است. پس ما دلیلی نداریم که واژه اسطوره را بکار ببریم. در کتاب زندگی و مهاجرت آریائیان بر پایه گفتارهای ایرانی به خوبی نشان داده ام آنچه از نگاه غربیان و یا پیروان غرب اسطوره به نظر می آید، جزیی از تاریخ بشر است. مثلاً " شما میخوانید یا می بینید از کسی یا دوره ای در تاریخ ایران باستان پس از کیومرث با نام فرواک (Fravak) نام برده می شود که اکنون نیز معنای آن مشخص است. یعنی حرکت به سوی سخن گوئی. که نشانگر دوران سخن گوئی بشر است. ما باید بدانیم که هر کدام از این واژه ها بار معنایی خاصی دارد. به عنوان مثال چند نمونه از نزدیکترین و کهنترین این واژه ها را برایتان معنی می کنم. پدر، مادر، برادر، خواهر. در زبانهای ایران باستان و سنسکریت و اوستایی، «پیترا= pitara»، یعنی کسی که خانواده براو استوار است، « پی و ستون خانواده»، «ماترا= Matara»، از ریشه « ما =Ma» به معنی افزون و شماردن است که امروزه نیز ما واژه های: آمار، شمار، پیمانه، پیمودن، را در فارسی و انگلیسی را از آن داریم. «ماترا» در اوستایی با پسوند «ترا» اسم فاعل است. یعنی افزایشده، «آنکه به شماره فرزندان را به دنیا می آورد و بر خانواده می افزاید». برادر، در زبان سنسکریت «براترا= Baratara» و در اوستایی «براترا= Beratara» از ریشه « بر = Bera» به معنی « بردن» بوده. می بینیم که وظیفه پسران در خانواده حمل وسایل سنگین است، نه تنها در آن زمان بلکه در آپارتمانهای لوکس امروزی تهران هم اگر چیز سنگینی باشد که بچه ها توان حمل آن را نداشته باشند، مادر از پسرش می خواهد که آن را جابجا کند دختر در سنسکریت « دوهیترا= Dohitara» و در اوستایی « دوغدر= Dydar» و در پهلوی « دوختر= Doxtar» و در فارسی «دختر» می شود. که از ریشه «دوهی» به معنی «شیر» است که بعداً «دوغ» تبدیل به «شیر» (۱) شد. و امروزه در معنای نوعی فراورده لبنی به کار می رود و در اصل نامی از نامهای شیر بوده و « دوهیترا» بر روی هم یعنی « دوشنده شیر» هم اکنون در هر روستایی در جهان - کارهای مربوط به دوشیدن شیر و فرآورده های آن توسط دختران و زنان انجام میگیرد. زمانی که واژه ها مفهوم داشته و به ما رسیده و هنوز هم مفهوم خود را حفظ کرده چطور ما باید واژه های

بزرگی چون جمشید، فریدون، فرواک یا کیومرث را بشکافیم تا معنای آن را دریابیم. این شجاعتی بود که من کردم. یعنی به کمک باستان شناسی و رشته تاریخ و زبان شناسی این مفاهیم را در آوردم و در کتاب « زندگی و مهاجرت آریاییان بر پایه گفتارهای ایرانی » گفتم که مقداری از آن تاکنون به اثبات رسیده و باقی در کتاب « داستان ایران » به اثبات خواهد رسید.

• خبردار شدیم که شما تصحیحی از شاهنامه دارید که بزودی منتشر می شود. در مورد این تصحیح و ویژگی های آن توضیح دهید؟

• - اولاً تاکنون ما با ویرایش شاهنامه رو به رو نبوده ایم. کسانی هم که تاکنون پیرامون شاهنامه کاری کرده اند؛ نسخه های مختلف شاهنامه را با هم بررسی کرده اند. به این شکل که یک نسخه را اصل قرار داده اند و بقیه را بدل و در زیر آورده اند و اولین کسی که از لزوم ویرایش شاهنامه و با نام « تنقیه » از آن یاد می کند « حمد الله مستوفی قزوینی » است. وی کتابی به نام « ظفرنامه » دارد که در آن تاریخ ایران را از حمله عرب به بعد به شعر در آورده است و در حاشیه آن کتاب، شاهنامه را هم آورده است. وی این کتاب را در قرن ۸ هـ ق نوشته و در مقدمه این کتاب گفته که من در کار کتاب خودم بیش از ۵۰ جلد از شاهنامه ها را بررسی کردم و دیدم و خواندم و دریافتم که این دریای پرگوهر و تابناک از دست نسخه نویسان آسیب فراوان دیده است و مروت ندیدم که از آن بگذرم و ویرایش نشده. اگر حمله مغول و اتابکان و صفویه و قاجاریه و حکومت پهلوی که همه نگرش آنها به غرب بود، نمی بودند و کار به دست مردم ایران بود، ایرانیانی که در قرن ۸ هـ ق صحبت از ویرایش شاهنامه کرده اند بی شک تا امروز شاهنامه را آراسته و ویراسته کرده بودند. اما متأسفانه شاهنامه سرشار از افزوده هایی است که به چند دلیل به آن افزوده شده است. دلیل نخست دستگاههای غزنوی است که از زمان آمدن غزنویان تا آخر دوره قاجاریه در ایران حکم می راندند و نژادشان را از تاتارها و مغولان می دانستند، بنابراین می خواستند کاری کنند که، فردوسی، نشان و درفش و نماد عزت و شرف ایران را آلوده کنند و به این روش بگویند او نیز مانند دیگر شاعران و راج سلطان محمود بوده است و برای این کار به بخشهای مختلف شاهنامه ابیاتی را افزوده اند که در آن ابیات از زبان فردوسی مثلاً "مدح سلطان محمود شده. این بخشها افزوده های سیاسی است که دلایل آن را خواهم گفت. بخشی از افزوده ها هم هست که به دست نسخه نویسان انجام شده است. به دلیل آنکه، زبان فردوسی، زبانی فخیم و درست و کهن ایرانی است، برخی از نسخه نویسان متاخر که مفهوم بعضی از ابیات را در نمی یافته اند و یا به درستی نمی فهمیدند یا حتی به عکس مفهوم بیت آن را معنی می کرده اند، به این ابیات، ابیاتی دیگر افزوده اند که دشواری کار دریافت معنی ابیات فردوسی را جبران کنند. دلیل دیگر اینکه مردمانی که هزاران سال قبل اوستا را می نوشته اند و بعد از اسلام قرآن کریم را نوشته اند و شاهدیم که در تمام قرآن واژه نادرست یافت نمی شود، چون بر این باورند که این کلام خدایی است و باید درست نوشته شود. اما چون همگان شاهنامه را میراث فرهنگی نیاکان خود می دانسته اند به خودشان این حق را می دادند که هر گونه که می خواهند به آن ابیات و مفاهیم تازه وارد کنند.

• پس شاهنامه به چه دلیلی نوشته شد و نقش سلطان محمود در سفارش آن چه بود؟

• آغاز کار محمود از اینجاست، در همین دیباچه شاهنامه که فردوسی شرح احوال پدید آمدن شاهنامه را آورده. می خوانیم که شاهنامه در زمان « ابو منصور عبدالرزاق توسی» به نثر بوده است و نخست «دقیقی» آغاز به سرودن شاهنامه به نظم می کند که درنگ نمی یابد و کشته می شود و فردوسی زمانی می اندیشد که آیا کار دقیقی را دنبال کند یا نه؟ که شاید من هم درنگ نیابم و زمانم به سر برسد و باید کار را به دیگری بسپارم. تا اینکه فردوسی می گوید، دوستی داشتم که:

- به شهرم یکی مهربان دوست بود
- تو گویی که با من به یک پوست بود
- مرا گفت خوب آمد این رای تو
- به نیکی خرامد مگر پای تو
- گشاده زبان و جوانیت هست
- سخن گفتن پهلوانیت هست
- تو این نامه خسروی باز گوی
- بدین جوی نزد مهان آبروی
- نوشته من این دفتر پهلوی
- به نزدت بیارم مگر نغوی

• و این آغاز کار شاهنامه است که به یاری دوستی که نامش برده نمی شود و نام «ابومنصور» هم برده نمی شود:

- یکی پهلوان بود و دهقان نژاد
- دلیر و بزرگ و خردمند و راد
- پژوهنده روزگار نخست
- گذشته سخن ها همه باز جست

• و نام از « امیرک منصور»، پسر ابو منصور هم برده نمی شود. من در این باره بسیار اندیشیده ام که چرا حتی نامی از دقیقی هم برده نمی شود:

- جوانی بیامد گشاده زبان
- سخن گوی و خوش طبع و روشن روان
- دلیل آن، بزرگی و عظمت کار شاهنامه است. چون با نام خداوند آغاز می شود و بعد هم نام بزرگان ایران می آید و جایی برای آوردن نام دیگران نیست. و پس از آن:
- بدین نامه چون دست بردم فراز

- یکی پهلوان بود و گردن فراز
- جوان بود و از گوهر پهلوان
- سخن گوی خوش طبع و شیرین روان
- یکی از نژاد همان پهلوانی که پیش از این نام بردم، یعنی همان «ابو منصور عبد الرزاق توسی».
- مرا گفت خوب آمد این رای تو
- به نیکی خرامد مگر پای تو
- به چیزی که بادش مرا دسترس
- می آرم، نیارم نیازت به کس
- همی داشتم چون یکی تازه سیب
- که از باد بر من نیامد نهیب
- یعنی مرا مانند یک سیب تازه نگهداری می کرد. ولی می بینم که از آن پهلوان، یعنی «امیرک منصور» هم نامی برده نمی شود.

- نه زو زنده بینم نه مرده نشان
- ز دست نهنگان مردم کشان
- نهنگان و مردم کشان یعنی روزبانان و جلادان و دژخیمان.
- ستم باد بر جان او ماه و سال
- کجا بر تن شاه شد بد سگال
- یعنی جاودانه بر کسی که اندیشید باید امیرک منصور را بکشد، ستم باد. این شخص کیست؟
- ما در تواریخ همان زمان بخصوص در تاریخ «گردیزی» داریم که «سبکتکین» یعنی پدر «محمود غزنوی» امیرک منصور را به همراه دو نفر دیگر از بازماندگان خاندان سرداران ساسانی گرفت و زندانی کرد. در سال ۳۸۹ هـ ق که سبکتکین بیمار شد و مرد و پس از ۸ ماه محمود از سوی خلیفه عرب لوا و خلعت و عنوان گرفت و پادشاه خراسان شد. در این زمان است که «امیرک منصور» کشته می شود. یعنی تردیدی نیست که تا زمان زنده بودن سبکتکین امیرک منصور زنده بوده و توسط محمود به قتل رسیده است. فردوسی خود می فرماید که «ستم باد بر جان او ماه و سال» و افزاینده بی خرد بیت آورده اند که :

- یکی پند آن شاه یاد آوریم
- ز کژی روان سوی داد آوریم
- اول اینکه بر اساس این بیت هر چه تا کنون از ستایش خداوند و آفرینش ایزدی و گفتار در فراهم آمدن شاهنامه گفته بودم، همه کژ بوده است و می خواهم این کژی را راست کنم و پس از این به سوی داد بگروم !! حال این راستی چیست؟

- ابوالقاسم آن شاه پیروز بخت
- کزو نازد زندگانی و تخت
- و ... و تمام مدحی که برای محمود گفته اند!
- من از شما می پرسم:
- روا هست که فردوسی، نماد گفتار ایرانی در جایی گفته باشد: « ستم باد بر جان او ماه و سال» و همان شخص را به فاصله ۳ بیت ستایش کند؟ و این، سرمایه کارافزایش به شاهنامه شد.
- آیا از نظر تاریخ سرودن شاهنامه هم می توان این نکته را ثابت کرد؟
- البته بسیاری در این سالها گفته اند که چنین نیست و فردوسی شاهنامه را به سفارش محمود سروده، شما می بینید که شاهنامه در سال ۳۷۰ هـ ق آغاز شده و دلیل آن در پایان شاهنامه آمده که:
- سرآمد کنون قصه یزدگرد
- به روز سپندار مذ ماه ارد
- ز هجرت شده پنج هشتاد بار
- که من گفتم این نامه شاهوار
- « یعنی ۲۵ام اسفند سال ۴۰۰ هجری شاهنامه تمام شده» که اگر این کار ۳۰ سال به درازا کشده باشد زمان آغاز آن می شود ۳۷۰. محمود در سال ۳۸۹ به حکومت رسید یعنی ۱۹ سال پیش از پادشاهی محمود کار شاهنامه آغاز شده بوده و باز ۲۰ سال قبل از آن شاهنامه در زمان « ابو منصور رزاق» به نثر نوشته شده بوده. چگونه می توانیم قبول کنیم؟- که شاید هنوز هم در این زمان محمود را نخریده بوده اند چون می دانیم محمود و سبکتکین و ... همه بنده زر خرید بوده اند.- و چطور ممکن است شاهنامه فردوسی در زمان محمود آغاز شده باشد؟ و زمان گذشت و مردم باور به این امر نداشتند تا اینکه در زمان « بایسنقر میرزا» یک شاهنامه ای - نمونه ای از بدترین کار فرهنگی که اتفاق افتاده - و رژیم گذشته ما چنان دید فرهنگی پستی داشت و یا اصلاً دیدی نداشت! که همان بدترین نمونه کار را به عنوان یکی از برترین کارهای فرهنگی ایران به جهانیان عرضه کردند و در مقدمه آن شاهنامه هزاران دروغ و درهم دیگر به رشته تحریر درآمد، از جمله آنکه وقتی فردوسی شاهنامه را سرود و سلطان محمود به او عنایت نکرد، رفت پیش ایاز!!! یعنی می خواهند درفش و آزادگی ایران، فردوسی را، در برابر ایاز، غلام بدکاره محمود خم بکنند. ننگ باد و شرم باد بر کسانی که چنین نوشتند و ننگ باد و شرم باد بر کسانی که گمان می کنند - حتی در همین دوره نیز - که محمود سفارش دهنده کار شاهنامه بوده، و فردوسی بری از این تهمت ها و ناروایی ها است.
- در رژیم پهلوی به فرض بنیادی تشکیل شده به نام بنیاد شاهنامه فردوسی که استاد بزرگ آن آقای « مجتبی مینوی» بود. با اینکه خود می گفت که جریان سرودن شاهنامه چنین نبوده باز هم در نسخه هایی که چاپ کردند تمام این ناراستی ها هم به چاپ رسید؟ چرا؟ اگر شما قبول دارید که این اثر بزرگ برای خوشایند محمود نوشته شده است پس چرا باید مدح دروغ محمود باز هم در آن نوشته شود؟ و این امور خود سرمایه کار من شد تا شاهنامه را از

نادرستی‌ها و آلائش‌ها بپیراییم و در جریان این کار بود که به دیگر افزوده‌های شاهنامه پی بردم و به یاری یزدان اگر این کار به انجام برسد نخستین ویرایش شاهنامه است.

• برای این ویرایش منابع شما چه کتابهایی بوده؟

• - مراجع کار من در این ویرایش نخست شاهنامه‌ای است که آقای «جلال خالقی مطلق» - که باید از همه ایرانیان درود باد- و در این کتاب وی نسخه‌های کهن شاهنامه را جمع‌آوری و مقابله کرده است و این کار عظیم و بزرگ ۳۰ سال به درازا کشیده است و بعد شاهنامه «چاپ مسکو» و «حمدالله مستوفی» که هر دو در کار ویرایش ما موثر است و برترین و بزرگترین کار، شاهنامه «بنداری اصفهانی» است که تقریباً: در سال ۶۲۰ هـ ق در اوج حمله مغول به ایران، وی شاهنامه را به عربی ترجمه کرده است. این ایرانی بزرگ و دوراندیش که فکر می‌کرد کتابهای ایرانی در زیر پای اسبان مغول از میان خواهند رفت، برای حفظ و بقای شاهنامه آن را به برترین و شیوا ترین نثر عربی درآورد که به گمان من و تا آنجا که مطالعات اندک من نشان می‌دهد غیر از قرآن کریم که کلام ایزدی است در فرهنگ و ادب عرب به زیبایی شاهنامه بنداری نثر دیگری نیست. H.K.